

کشف تاریخ امویان از فتح مغرب^۱

شهاب الدین حاجی علی*

چکیده

در این نوشتار، گزارش مربوط به فتح شمال آفریقا، با محوریت فتوح مصر از ابن عبدالحکم، با هدف کشف تاریخ امویان از فتح مغرب، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. با دقت در گزارش ابن عبدالحکم می‌توان گزارشی کلیدی را شناسایی کرد که همچون ستون فقرات روایت کلی عمل می‌کند. ابن عبدالحکم آن روایت را به صورت یک بسته اطلاعات دریافت کرده، نه اینکه خود او مسئول تدوین روایت کامل از فتح، با کنار هم گذاشتن روایات پراکنده، بوده باشد. البته شاهدیم که او گاهی با ذکر روایاتی از منابع جایگزین به تقویت یا تضعیف بخشی از آن روایت کلیدی می‌پردازد. با وجود آنکه فتوح مصر در عصر عباسی گردآوری شده است، توجه به این روایت کلیدی مسأله تاریخ‌گذاری روایت ابن عبدالحکم را حل می‌کند و ما را قادر می‌سازد آن را به طور منطقی به اواخر دوره اموی، یعنی حدود ۱۲۰ سال قبل از تالیف فتوح مصر، نسبت دهیم. با توجه به این مسأله می‌توان دغدغه‌های متفاوت ناقلان، نحوه تولید و انتقال دانش تاریخی و علل احتمالی مؤثر در حفظ یا تحول روایات را در دوره مبهم قبل از تألیف اولین متون عربی موجود درک کرده و نیز نقش تألیفی و تصحیحی گردآورندگان این متون را ارزیابی کرد.

واژه‌های کلیدی: امویان، فتح مغرب، فتوح مصر.

۱. این نوشتار ترجمه و تلخیصی از Umayyad History of the How the West Was Won: Unearthing the Conquest of the Maghrib اثر Edward Coghill است.

*. دانش پژوه سطح ۳، تاریخ اهل بیت مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا .

مقدمه

گزارشی که در نهایت پایه و اساس تمام بازسازی‌های قرون وسطایی و مدرن از وقایع فتح شمال آفریقا توسط مسلمانان به شمار می‌رود، متعلق به ابن عبدالحکم (م. ۸۷۱)، عالم مصری در زمینه فقه و تاریخ است. گزارش ابن عبدالحکم از فتوحات در اثر او فتوح مصر یافت می‌شود که فتح شمال آفریقا و اسپانیا را نیز شامل می‌شود.^۱ پنجمین بخش از هفت بخش کتاب به فتح مغرب در دوره پس از مرگ عمر بن عاص (م.ح. ۶۶۳)، فاتح مصر، اختصاص دارد.^۲ این کتاب به شرح عملیات فرماندهان متوالی می‌پردازد که به لشکرکشی در مغرب تا زمان حسان بن نعمان پرداختند، کسی که در دهه ۶۹۰ بالآخره پایتخت قدیمی بیزانس، قرطاج (کارتاژ)، را فتح کرد، و موفق به تأسیس مرکز قدرت دائمی مسلمانان مستقر در قیروان شد.^۳ از اینجا داستان بر فرمانداران شمال آفریقا و اندلس و تقوای آنها برای کنترل منطقه تمرکز می‌کند، به ویژه با گزارشی از فتح

۱۰۰

۱. ابن عبدالحکم ۱۹۲۲. در مورد ابن عبدالحکم و خانواده‌اش بنگرید به: EI2, 'Ibn 'Abd al-Hakam' (F. Rosenthal); Broeckopp 2000: 1-48. در مورد روایت فتوحات و اهمیت فتوح مصر در بازسازی آن ر.ک: Taha 1989: 55-83; Kennedy 2007: 200-224, 308-23; Manzano Moreno 2010: 581-93; Kaegi 2010; Hoyland 2015: 78-81, 142-8. ترجمه‌های انگلیسی بخش‌های اسپانیایی و آفریقایی شمالی این گزارش را می‌توان به ترتیب در ابن عبدالحکم ۱۸۵۸ و ۱۹۰۱ یافت. اولی کاملاً متن و نقل قول‌های درون آن را که برای تحلیل زیر ضروری هستند، بازتولید می‌کند، اگرچه اغلب در نام‌ها اشتباه دارد. متأسفانه دومی با حذف قسمت‌هایی که مترجم آن‌ها را زلند می‌دانسته و همچنین اینکه غالباً نقل قول‌ها (اسنادها) در متن اصلی را به پاورقی تقلیل می‌دهد، مسائل را در هم می‌ریزد، برای نمونه بنگرید به:

Ibn 'Abd al-Hakam 1901: 285, ft. 5; 287, ft. 2.

۲. ابن عبدالحکم ۱۹۲۲: ۲۲۵-۱۹۲. این بخش گزارش‌های لشکرکشی‌های اولیه به سمت غرب که از مصر انجام می‌شد را دنبال می‌کند. در مورد فتوحات برقه و طرابلس بنگرید به: ۲-۱۷۰؛ در مورد اولین لشکرکشی علیه افریقیه (یعنی تونس امروزی)، اولین حمله به سوی جنوب به نوبیه، و درگیری دریایی، 'نبرد دکل ها' (مَعْرَكَةُ ذَاتِ الصَّوَارِي) بنگرید به:

Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 193-202.3. 91-183

3. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 193-202.

طارق بن زیاد بر ایبریا و پیامدهای پس از آن.^۱ سیر شورش‌های بربر در اواخر دوره امویان از سال ۷۳۹ به طور خاص به تفصیل بیان شده است و این بخش با سرکوب نهایی این شورش‌ها اندکی قبل از انقلاب عباسی در سال ۷۵۰ به پایان می‌رسد. وقفه‌ای آشکار میان این بخش و بخش بعدی وجود دارد که تاریخچه قضات اسلامی مصر را از آغاز حکومت مسلمانان بازگو می‌کند.^۲ بخش پایانی کتاب به حدیث (گزارش‌هایی درباره محمد رسول الله و صحابه‌اش) که توسط دانشمندان مصری نقل شده است، اختصاص دارد.^۳ در متن پیش رو قصد داریم منبع اصلی گزارش ابن عبدالحکم و نقش تألیفی او را تعیین کرده، صحت تاریخ‌گذاری آن منبع به عصر اموی و علل محتمل مؤثر در حفظ یا تحوّل آن را بررسی کنیم.

منبع اصلی ابن عبدالحکم در مورد فتح مغرب

تمام روایات متأخر از فتح مغرب، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، به ابن عبدالحکم وابسته است، اما شایان توجه است که استنادات ابن عبدالحکم نشان می‌دهد که گزارش او عمدتاً از نقل قول‌های یک روایت قبلی ساخته شده است. در این بخش قصد داریم آن گزارش اصلی را شناسایی کنیم. تحلیل الگوهای استناد در فتوح مصر نشان می‌دهد که ابن عبدالحکم سه بخش روایی اصلی خود را - بر اساس تاریخ مصر پیش از اسلام، فتح مصر توسط مسلمانان و فتح مغرب توسط مسلمانان - بر اساس چندین گزارش کلیدی که «ستون فقرات» اثر را تشکیل می‌دهند، بنا کرده است و در هر زمان، تنها یکی از این گزارش‌های اصلی پشتوانه روایت ابن عبدالحکم است. به نظر می‌رسد که اینها در اصل توالی‌ای از

1. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 202-25.

2. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 226-47.

3. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 248-319.



حوادث را توصیف می‌کردند که به یک روایت کامل تاریخی تبدیل می‌شده است، نه اینکه از حکایات (خبرهای) مجزاً تشکیل شده باشند و رویدادهای جداگانه را گزارش کنند.^۱ هنگامی که ابن عبدالحکم برای اولین بار شروع به نقل قول گزارش کلیدی خاصی می‌کند، اسنادی را بیان می‌کند که منشأ آن را شرح می‌دهد. پس از آن، او آن گزارش کلیدی را با درج متن‌های مرتبط از منابع دیگر، تکمیل کرده و پیش از هر قطعه‌ای که درج می‌کند یک اسناد می‌آورد که نشان می‌دهد او این اطلاعات را از کجا آورده است. نتیجه‌گیری و از سرگیری روایت کلیدی معمولاً با این عبارت نشان داده می‌شود که «سپس او [ابن عبدالحکم] به گزارش (حدیث) از فلانی بازگشت...» و پس از آن یک نسخه خلاصه شده از اسناد اصلی می‌آید که اغلب اولین مخبر مستقیم در زنجیره انتقال است.^۲ همبستگی اصلی این گزارش‌ها همچنین با این واقعیت تأیید می‌شود که اگر از مطالب درج شده ابن عبدالحکم صرف نظر کنیم، هر گزارش کلیدی دنباله‌ای منسجم و متوالی از رویدادها با شروع و پایان نسبتاً روشن را تشکیل می‌دهد که با استفاده از اصطلاحات خاص خود نقل شده است و به موضوعات خاص مورد توجه خود می‌پردازد.^۳

روایت ابن عبدالحکم از فتح مغرب غالباً از متن نقل قول شده از یکی از این گزارشات کلیدی ساخته شده است، که او آن را از یکی از معلمان خود، عثمان بن صالح (م. ۵-۸۳۴)، فرا گرفته است. متن در جاهای مختلف به صراحت به ما می‌گوید که ابن عبدالحکم «به گزارش (حدیث) عثمان بن صالح و دیگران بازگشت».^۴ عبارات دیگری نیز وجود دارد که به این پیشرفت داستانی کمک

۱. Zychowicz-Coghill 2017: 178-322. وجود چنین گزارش‌هایی شناسایی و تأیید شده است، برای مثال ر. ک.

Donner 1998: 255, 258-9.

۲. به عربی: ثم رجع الی حدیث [فلان].

3. Zychowicz-Coghill 2017: 178-99.

۴. منظور از 'دیگران' علمای قبلی هستند که در این شکل اسناد حضور ندارند و عثمان این مطالب را از آنها نقل کرده است.

می‌کند، اما با اسناد شروع نمی‌شود. به نظر می‌رسد که اینها نیز از روایت عثمان سرچشمه می‌گیرند، علی‌رغم اینکه عموماً فقط با عبارت او گفت «قال...» معرفی می‌شوند. با این حال، تقریباً مسلّم است که این استفاده نشان‌دهنده از سرگیری گزارش عثمان است. برای مثال، گزارش ابن عبدالحکم از پیروزی موسی بن نصیر در فتح اندلس و بازگشت پیروزمندانه به دمشق با قال بیان شده است.^۱

البته در مورد آنچه می‌توانیم درباره‌ی ماهیت روایت عثمان و استفاده مجدد ابن عبدالحکم از آن بگوییم، محدودیت‌هایی وجود دارد. با فقدان متن اصلی عثمان، یا بخش‌های مستقل قابل توجهی از نقل قول‌های آن در سایر کتاب‌های موجود، نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم که شکل و محتوای آن چگونه بوده است. همچنین نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم آیا ابن عبدالحکم مطالبی را از روایت عثمان حذف کرده است یا نه، یا اینکه آیا او ترکیب آن را تغییر داده، چیزی به آن اضافه کرده، یا تفسیر کرده است یا خیر. اما از سوی دیگر، گرایش به حفظ متن در حدیث پژوهانی مانند ابن عبدالحکم، نشان می‌دهد که ارائه کلمه به کلمه، قاعده کلی او هنگام نقل متن در فتوح مصر بوده است.^۲

این مطلب پیامدهای مهمی برای چگونگی ترسیم و فهم عاملیت ابن عبدالحکم در گزارشی که ارائه می‌دهد دارد. یعنی باید گفت او به جای اینکه آن را تماماً از یادداشت‌های مجزاً و غیر متصل از خاطرات لشکرکشی‌های مختلف جمع‌آوری کند، با مجموعه‌ای کامل و منسجم از اطلاعات تاریخی که روایت کلی آن مبنایی برای این بخش از فتوح مصر شد، شروع کرده و سپس این روایت کلیدی را با درج کردن گزارشاتی از انواع مختلف در آن تکمیل کرده است. به این ترتیب، نمی‌توانیم بگوییم که این ابداع ابن عبدالحکم بود که تاریخ

1. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 210, 1. 7.

۲. برای تحلیل نقل قول‌های ابن عبدالحکم از نقل ابن هشام از سیره ابن اسحاق بنگرید به: Zychowicz-Coghil 2017: 112-58. در مورد محافظه‌کاری متنی محقق/مورخ، بنگرید به: Anderson 2019: 139-65.



پیوسته‌ای از فتح مغرب و حکومت بعدی آن تهیه کند، زیرا این از قبل ویژگی روایت عثمان بوده است. با این حال، این انتخاب او بود که به سراغ آن گزارش برود و آن را بازتولید و در متن بزرگ‌تر خود ادغام کند، انتخابی که می‌تواند به عنوان نمونه‌ای از عاملیت او تحلیل شود.

این تفکیک گزارش عثمان از مندرجات ابن عبدالحکم به ما امکان می‌دهد تا دغدغه‌های روایت عثمان را با دغدغه‌های ابن عبدالحکم مقایسه کنیم. برای مثال، در پایان اولین لشکرکشی مسلمانان علیه افریقیه، توصیفی از چگونگی تقسیم غنائم و مطالبی در مورد سهم سواره و پیاده، و یک پنجم (خمس) از غنیمت برای خلیفه را شاهدیم، اما این مطلب را ابن عبدالحکم از مخبر دیگری بیان کرده است. روایت عثمان صرفاً بیان کرده بود که مسلمانان بدون بحث در مورد توزیع آن، سهمشان از غنیمت را دریافت کردند و بیشتر بر این نکته تمرکز داشت که ابن ابی سرح فرمانداری تعیین نکرد یا پایگاه دائمی در افریقیه (قیروان) ایجاد نکرد.^۱ یعنی کانون توجه گزارش عثمان، نهاد اقتدار و مدیریت مسلمانان در مغرب بود، و نه احکام و شیوه‌های معمول قانونی توزیع غنیمت.

همچنین دو عبارت از فتوح مصر وجود دارد که در آن رفتار معاویه بن حدیج، به‌طور ضمنی نشان از جواز هدیه دادن از غنائم مشترک (انفال) توسط یک فرمانده دارد و باز هم ما متوجه می‌شویم که هر دوی این گزارش‌ها را ابن عبدالحکم ارائه کرده است. گزارش عثمان بیشتر بر تأسیس قیروان توسط معاویه بن حدیج در افریقیه متمرکز شده بود و اینکه لشکر او از تعداد قابل توجهی از

۱. Brunschvig 2008: 188. توجه کنید به تفاوت واضح میان گزارش عثمان در Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 183, II. 14-19 با گزارش حقوقی ارائه شده همراه با اسناد در Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 183, I. 19 - 184, I. 4. عثمان این مورد نیز ذکر نشده است که آیا باید به خانواده‌ی مردی که قبل از جنگ در هنگام لشکرکشی مرده است سهم غنائم او داده شود یا نه.

صحابه پیامبر و خلیفه اموی آینده، عبدالملک، تشکیل شده بود.^۱ دغدغه عثمان تجلیل از فرمانده مصری و نشان دادن دخالت صحابه محمد و رهبران اموی در فتح و سکونت در شمال آفریقا بود، نه ارائه یک مطالعه موردی در رابطه با اختیارات یک فرمانده هنگام تقسیم غنایم. به همین ترتیب، عبارات مربوط به پنهان کردن غنایم (غلول) توسط سربازان پس از فتح اسپانیا، بخشی از گزارش عثمان نیست و او در عوض به درگیری چشمگیر بین دو فرمانده مسلمان در فتح اندلس علاقه مند است.^۲ در این راستا، دو روایتی که برونشویگ در مورد مناسک ذکر کرده است نیز مندرجات ابن عبدالحکم است، نه بخشی از گزارش عثمان.^۳

این بدان معنا نیست که گزارش عثمان فاقد گفتمان هنجاری و بحث در مورد پیامدهای فقهی و حقوقی فتح و جدای از آن بود. به عنوان مثال به این موضوع اشاره شده است که در عهدنامه‌ای که با شهروندان برقه بسته شده بود، آنها می‌توانستند فرزندان خود را به‌عنوان بخشی از خراج خود به بردگی بفروشند.^۴ اما گذشته از این مثال، گزارش عثمان هرگز فتوحات شمال آفریقا و اسپانیا را با استفاده از عبارات مهم و خاص فقهی و حقوقی همچون صلح، عنوه، عقد یا عهد مورد بحث قرار نمی‌دهد و هرگز شرایط یک معاهده را مشخص

۱. Brunschvig 2008: 202-6. دو روایت درج شده در مورد نقل اینها هستند- Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 193, Il. 3.

۱۱ مقایسه کنید با روایات عثمان- Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 192, 1. 21 - 193, 1. 3, resumed at Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 193, 1. 12-21.

۲. Brunschvig 2008: 207-8. تمام گزارشات در این مورد توسط ابن عبدالحکم با اسناد ارائه شده‌اند، - Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 208, 1. 21 - 210, 1. 6, برخلاف روایت عثمان که قبل و بعد نقل شده و با قال یا بازگشت به گزارش عثمان بیان شده.

۳ روایات مربوط به به تعویق انداختن روزاً رمضان در زمان لشکرکشی و از سرگیری یک نماز جماعت قطع شده هستند، Brunschvig 2008: 209-11. بر اساس روایاتی که با اسناد آغاز شده‌اند در، Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 172, 1. 7 and 185, 1. 13.

۴. در Brunschvig 2008: 190-9. در این باره بحث شده است. یکی از عباراتی که او به آن اشاره می‌کند به نظر می‌رسد از روایت عثمان باشد، Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 170, Il. 12-13. و ادامه آن در، Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 171, 1. 2. 'ابا' بازگشت' به گزارش عثمان.

نمی‌کند. در دو نمونه از مواضع حقوقی که از روایت عثمان سرچشمه می‌گیرند نیز به نظر می‌رسد که هدف این بوده است که چهره‌ای مثبت از افراد مورد نظر روایت ارائه شود. اولی نشان می‌دهد که عقبه بن نافع هنگام بنا نهادن قیروان از الگوی نبوی پیروی کرده است؛ و دومی به معاویه بن ابی سفیان خلیفه اموی اجازه می‌دهد تا حکم تقسیم غنایم را به صورت شرعی و قانونی صادر کند.^۱

بررسی صحت تاریخ‌گذاری روایت کلیدی به دوره اموی

بحث پیشین نشان داد که چگونه با بررسی متون تاریخی از عصر عباسی می‌توانیم ریشه‌های آن روایات ارائه شده را در گزارش‌هایی از عصر اموی بیابیم. این بخش نشان می‌دهد که نسبت دادن آن روایت به عصر اموی تا چه اندازه صحیح است، آن گزارش دوران اموی از کجا آمده است و ما درباره افرادی که آن را ایجاد و منتقل کرده‌اند چه می‌دانیم.

همانطور که قبلاً ذکر شد، وقتی ابن عبدالحکم شروع به استفاده از یکی از این گزارش‌های کلیدی می‌کند، اسناد کاملی را ارائه می‌کند و سپس هر بار که به آن گزارش بازمی‌گردد، نسخه‌ای مختصر از آن اسناد ارائه می‌کند.^۲ تنها اسناد کاملی که ابن عبدالحکم با عثمان به‌عنوان مخبر مستقیم خود در بخش فتح مغرب

۱. ر. ک. Brunshvig 2008: 212-17. در مورد لشکرکشی‌های عقبه، نقل شده به‌عنوان بخشی از گزارش عثمان در

Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 196, ll. 7-12. Brunshvig 2008: 206-7 در مورد معاویه، مقایسه کنید با-Ibn 'Abd al-

Hakam 1922: 193, ll. 1821.

۲. به‌وضوح در گزارشی که برای توصیف لشکرکشی مصر از بابل به اسکندریه استفاده شد، قابل مشاهده است. اسناد کامل در

Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 64, l. 11 چنین ارائه شده است: 'حدثنا عثمان بن صالح، أخبرنا خالد بن نجیح، عن یحیی

بن ایوب، و خالد بن حمید، قالوا: حدثنا خالد بن یزید، عن جماعة من التابعین، بعضهم یزید علی بعض... بازگشت‌های مداوم به این گزارش آن را به‌عنوان حدیث عثمان (Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 66, l. 2; 73, l. 3; 77, l. 11; 79, l. 14) و یا

حدیث یحیی بن ایوب و خالد بن حمید، 76; 74, l. 13; 74, l. 19; 73, l. 21; 70, l. 1; 65, l. 1) (Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 65, l. 1; 70, l. 21; 73, l. 19; 74, l. 13; 76,

3, 14; 80, l. 2; 87, l. 20) توصیف می‌کند. پیوستگی میان عباراتی که به این دو صورت مشخص شده‌اند، نشان می‌دهد

که هر دو اصطلاح اشاره به یک روایت دارد و 'حدیث عثمان' مختصر اسناد کامل است. در این مورد ر. ک. Zychowicz.

Coghil 2017: 186-9 اسناد در 13, l. 1 Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 83, l. 13 به شکل کمی متفاوت خلاصه شده است.

از صفحات ۱۸۳ تا ۲۲۵ ارائه می‌دهد چنین است: ^۱ «حدثنا عثمان بن صالح، حدثنا ابن لهيعة، عن يزيد بن أبي حبيب و عبدالله ابن هبيرة، يزيد أحدهما علي صاحبه، قال...»

این مرجع ادعا شده برای گزارش قابل پذیرش است و در این راستا کار موسیقی، شولر، گورکه و شاینر این را نشان داده است که کاملاً ممکن است که گزارش‌های مربوط به ربع دوم قرن هشتم در متون موجود ما باقی مانده باشند. به‌طور مشخص‌تر، مقایسه‌ای از گزارشات تقریباً یکسان در مورد فتح مصر که در فتوح مصر و فتوح البلدان بلاذری یافت می‌شوند مکرراً ابن لهیعه را به‌عنوان حلقه مشترک آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که در آن موارد، ابن عبدالحکم واقعاً مطالبی را حداقل از زمان ابن لهیعه نقل و مخابره کرده و آنها را به او نسبت می‌دهد است.^۲

آخرین استدلال به نفع صحت انتساب محتوای روایت به یزید و ابن هبیره، ماهیت محتوا و زمان بندی آن است. آخرین رویداد تاریخ‌گذاری شده در روایت با تاریخ ۷۴۵-۷۴۴، آمده است که همان سالی است که ابن هبیره در آن

۱. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 191, 1. 20. ابن عبدالحکم ابتدا این اسناد را در ۱۲۸، س. ۱۴ ارائه می‌کند و سپس آن را در ۱۳۰، س. ۱۲ تکرار می‌کند. در 91, 1. 2 Ibn 'Abd al-Hakam 1922: همان اسناد ارائه شده است اما تنها با یزید بدون ابن هبیره به‌عنوان رابط قدیمی تر آن. این استنادات قبلی همان گزارش اسکان مصر توسط عمرو بن عاص و برخی ترتیبات اداری اولیه را توصیف می‌کنند. من معتقدم که این گزارش در اصل با این وقایع شروع شده و سپس به شرح فتوحات غرب پرداخته است. با این حال، چون ابن عبدالحکم با این ترتیبات اسکان دهی به طور جداگانه از فتوحات غرب پرداخته است، ما این اولین نقل قول‌ها را خیلی زودتر از قسمتی می‌بایم که در آن تبدیل به گزارش کلیدی می‌شود که چارچوب بخش فتوح مصر در مورد فتح مغرب است

۲. برای گزارشات یافت شده در هر دوی فتوح مصر و فتوح البلدان با ابن لهیعه به‌عنوان حلقه مشترک، مقایسه کنید میان Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 88, 89, 90 و 217, 214-17, 211. al-Baladhuri 1988: 211, 214-17, 217. افراد مختلف دیگری از معاصران ابن لهیعه نیز در این بدنه اطلاعات به‌عنوان حلقه های مشترک قابل شناسایی هستند، بنگرید به Zychowicz-Coghill 2017: 192, n. 145.

3. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 224, II. 3.4.



آنها، تبدیل می‌شود.^۱ در نهایت، وقایع پس از شورش بربرها توسط میسره (۷۴۰ به بعد) با جزئیات بسیار بیشتر از هر چیزی که تا کنون بازگو شده است، پوشش داده شده است و هشت صفحه به حدود چهار سال آینده اختصاص یافته است.^۲ بنابراین، به نظر می‌رسد تمرکز متغیر روایت، منعکس‌کننده انواع مختلف اطلاعاتی است که افرادی با طول عمر یزید و ابن هبیره داشته‌اند و می‌توانستند آن را به خاطر بسپارند. یعنی ما شاید بتوانیم فرض را بر این قرار دهیم که این عدم یکنواختی نتیجه ضبط اطلاعات تاریخی توسط ابن لهیعه در مورد مغرب است که از دو مخبرش فراگرفته و آن را با آخرین اخبار جبهه غربی در اواسط ۷۴۰، یعنی زمانی که خودش حدود ۳۰ سال داشته، کامل کرده است. ابن لهیعه سپس این مطالب را به صورت یک بسته اطلاعات منسوب به آن معلمان، از طریق ارائه شفاهی و با پشتیبانی متنی مکتوب یا یادداشت‌هایی، آموزش داده است.

روایات مشابه روایت کلیدی

برای تأیید عدم جعل و تولید ابن عبدالحکم و مخبرانش لازم است اشاره شود که در برخی از متون که به نظر نمی‌رسد متکی به فتوح مصر باشد، می‌توان چند عبارت که بسیار مشابه به گزارش عثمان و موازی با آن در مورد مغرب است را یافت. مهم‌ترین مورد این موضوع فتوح البلدان بلاذری عراقی (م.ح. ۸۹۲) است.^۳ در تمام این عبارات مشابه، بلاذری ادعا می‌کند که متن از طریق اسناد

۱. در 3-202: 202-3 Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 217-25. ۲. اگرچه صفحه آخر چند رویداد پس از آخرین تاریخ مشخص در متن در ۷۴۴-۵ را در یک دوره زمانی کوتاه و نامشخص پوشش می‌دهد.

۳. به شکل قابل توجهی پراکنده در 8-223: 1988 al-Baladhuri به ویژه بنگرید به 4-223: 1988 al-Baladhuri متن‌های مختلف متناظر با 183: 1922 Ibn 'Abd al-Hakam همچنین 5-224: 1988 al-Baladhuri در مقایسه با

226: 1988 al-Baladhuri 19-20: 183, II. 19-20: 1922 Ibn 'Abd al-Hakam مقایسه کنید با 183: 1922 Ibn 'Abd al-Hakam

> ابن سعد - واقدی < به او رسیده است، و گاهی مخبری نام می‌برد که عبارت را به واقدی منتقل کرده است. در چنین گزیده‌هایی است که متنی را می‌یابیم که با آنچه در روایت فتوح مصر از عثمان یافت می‌شود مطابقت دارد. جدای از بلاذری، حدائق دو نویسنده دیگر به واقدی به عنوان منبعی برای عباراتی استناد می‌کنند که با بخش‌های کوتاهی از روایت عثمان بسیار مشابهت دارد، که همین نشان می‌دهد واقدی واقعاً مطالب مرتبط با آن را تدریس کرده است.^۱

به هر حال، علی‌رغم گزارش‌های موازی متنی و متقدم بودن واقدی بر ابن عبدالحکم (م. ۸۷۱)، به نظر نمی‌رسد که واقدی منبع معرفی نشده مطالب موجود در «گزارش عثمان» بوده باشد. عبارات در مورد مغرب که از واقدی در فتوح البلدان نقل شده است، در مقایسه با معادل‌های آن در فتوح مصر، تفصیل کمتری دارد. علاوه بر این، این گزارش‌های واقدی درباره مغرب حاوی اطلاعات جایگزینی است که در فتوح مصر یافت نمی‌شود و این امر باعث می‌شود که رابطه وابستگی بین ابن عبدالحکم و واقدی کمتر شود. بلکه نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد دلیل وجود مطالب مشترک این است که برخی از اطلاعات واقدی در مورد مغرب در نهایت از همان منابع گزارش عثمان اخذ شده است.

Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 202-3; مقایسه کنید با: 1922: 198; al-Baladhuri 1988: 226
 al-Baladhuri 1988: 226 در مورد حسان بن نعمان، مقایسه کنید با: Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 200. علی‌رغم این تشابه‌ها، بلاذری هرگز در اثر خود به ابن عبدالحکم استناد نمی‌کند و این امر حاکی از تکیه بر منبع مشترک است. در مطالب مهم در مورد فتح مصر که هم در فتوح البلدان و هم در فتوح مصر وجود دارد، نیز همین گونه است. این مطالب به بلاذری منتقل شده بود - از طریق واسطه‌هایی همچون عمرو الناقد و ابو عبید القاسم بن سلام - از همان مخبران مصری قبلی که منابع غیر مستقیم ابن عبدالحکم بودند.

۱. عبارات بسیار مشابه را در ابوالعرب التمیمی بی تا: ۱۲ منسوب به واقدی و ابن عبدالحکم ۱۹۲۲: ۱۸۳، منسوب به گزارش عثمان در مورد لشکرکشی ابن ابی سرح، مقایسه کنید: al-Tabari 1387AH: V, 240. از واقدی، انتصاب ابوالمهاجر توسط مسلمة بن مخلد به عنوان فرماندار افریقیه را با عباراتی بازگو می‌کند که به وضوح منعکس کننده Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 197 است.

حدّ اقل سه نفر از مخبران واقدی به او گزارش‌های تاریخی‌ای را یاد دادند که از یزید بن ابی حبیب دریافت کرده بودند، یعنی یکی از دو منبع ابن لهیعه برای گزارش مغرب.^۱ این مخبران می‌توانسته‌اند همان اطلاعات را در مورد فتح مغرب از یزید به واقدی منتقل کرده باشند که یزید همچنین به ابن لهیعه آموزش داده بود، بدین ترتیب وجوه اشتراک اطلاعات واقدی درباره فتح مغرب و آنچه در روایت عثمان در فتوح مصر آمده است توضیح داده می‌شود. در واقع، در یک نمونه می‌بینیم که طبری از واقدی نقل قول می‌کند و یک اسناد به یزید بن ابی حبیب می‌دهد و سپس بخشی از متن را ارائه می‌کند که کاملاً با گزارش عثمان مطابقت دارد.^۲ در حالی که به نظر می‌رسد واقدی اغلب منابع خود را هنگام بیان این عبارات مشابه بیان نکرده است، یا حتی منابع مختلفی را نام برده است، بسیار محتمل است که این شیوه‌های استنادی غیر دقیق واقدی باشد که باعث شده استفاده او از همان منابع روایت عثمان را پنهان کند. واقدی حتی در زمان حیات خود هم به خاطر ذکر نادرست منابع اطلاعاتش و هم به خاطر ادغام متون منبع خود معروف بود.^۳ بنابراین، به راحتی می‌توان تصور کرد که واقدی واژه آرایی آموزه یزید در مورد مغرب را در برخی از فرازهای ادغام شده و غیرمنسوب خود تکرار کند، یا حتی سخنان یزید را در گزارشی با یک اسناد که ذکری از یزید در آن نیست، بیان کند.

۱. al-Tabari 1387AH: V, 240. نقل قول واقدی از یزید از مفضّل بن فضّاله (م. ۷۹۷-۸) را دارد، و سپس عبارتی را نقل می‌کند که به وضوح با 1-6. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 197, II. مطابقت دارد، یعنی جایی که بخشی از روایت غیرمنسوب است که من استدلال کردم بخشی از روایت عثمان است. این آشکارترین نشانه است که اطلاعات واقدی در مورد وقایع مغرب از آموزه‌های یزید بن ابی حبیب سرچشمه گرفته، درست مانند گزارش عثمان. در مورد مفضّل ر. ک. al-Dhahabi. 2003: IV, 982-3.

۲. به پاورقی قبلی مراجعه کنید.

۳. برای نمونه (d. 847) Ibn Ma'in و (d. 855) Ibn Hanbal ذکر شده در. (Stefan Leder) 'al-Wakidi', EI2.



روایت کلیدی در شرایط متغیر

در حالی که منابع نهایی اطلاعات گزارش برای درک دیدگاه آن اهمیت اساسی دارند، ما باید به همان اندازه بپذیریم که بقای آن اطلاعات به اهمیت و فایده آن برای محققان بعدی بستگی دارد. اکنون باید به بررسی عوامل احتمالی موثر در بقا یا تحوّل روایت کلیدی با توجه به هویت ناقلان آن بپردازیم.

ابن لهیعه، که اسناد ادّعا می‌کند اطلاعات یزید و ابن هبیره را در چیزی شبیه به روایتی که ما در فتوح مصر مشاهده می‌کنیم ادغام کرده است، در دوره عباسیان از شخصیت‌های برجسته مصر و به مدّت نه سال (ح. ۷۸۰-۷۷۱) قاضی آن شهر بود.^۱ او نزد برخی از تابعین مهمّ صجلبه محمد در مدینه و همچنین مصریان مهمّی مانند یزید کسب علم کرده بود.^۲ مجموعه اطلاعات ابن لهیعه برای این گزارش، با توجه به تاریخ مرگ مخبران وی، باید پیش از انقلاب عباسی باشد. تاریخی در حدود اواسط دهه ۷۴۰ محتمل است. این دقیقاً زمانی بود که عموی ابن لهیعه فرماندهی ناوگان اموی در اسکندریه را بر عهده داشت. حتی ممکن است این امر تحت حمایت عمویش به عنوان بخشی از پروژه‌ای برای رسمیت بخشیدن به حافظه نهاد ارتش مصر از گذشته افتخارآمیز خود در جهاد در مغرب انجام گرفته باشد.

با این حال، این لحظه محتمل گردآوری گزارش تنها آغاز داستان است. روایتی که در دست ماست از نقلی از شاگرد ابن لهیعه، عثمان بن صالح، گرفته

۱. در مورد انتصاب و شغل او بنگرید به. al-Kindi 1912: 368-70.

۲. al-Dhahabi 1985: VIII, 12-13. برخی از منتقدان قرن نهم اعتبار او را به عنوان یک راوی حدیث زیر سؤال می‌بردند، زیرا او ادّعا می‌کرد مستقیماً احادیثی را از دانشمندانی نقل می‌کند که در واقع آثارشان را فقط از طریق واسطه‌ها می‌شناخت، اگرچه برخی از منتقدان نیز نظر مثبتی درباره او داشتند، همچون احمد بن حنبل. این انتقادات، تلاش‌های مختلفی را از سوی دانشمندان مختلف برای ایجاد راه‌هایی برای انتقال مطمئن مطلب از او برانگیخت، بنگرید به، al-Dhahabi 1985: VIII, 24-25. اتهامات شیعی او گویا بر مبنای نقل یک حدیث طرفدار علی توسط اوست، بنگرید به، al-Dhahabi 1985: VIII, 24. اما من با تردید ذهبی در مورد افراط در تفسیر آن، که در al-Dhahabi 1985: VIII, 26 بیان شده، همراه هستم.

شده است. عثمان، متولد سال ۲-۷۶۱، ممکن است آن را در دهه ۷۷۰ آموخته باشد، هنگامی که ابن لهیعه (م. ۷۹۰) قاضی ارشد بود و یا دهه ۷۸۰ یعنی پس از برکناری او. ارتباط این گزارش با ابن لهیعه و معاصرانش چندجانبه و بسیار زیاد بوده و در طول زمان تغییر می‌کند، همچنان که پیامدهای ادامه آموزش آن در شرایط جدید در دوره عباسی اقتضا می‌کرد. درک کامل این زمینه‌های در حال تغییر برای ما غیرممکن است، اما حداقل ارزش این را دارد که در نظر بگیریم که چگونه ممکن است آنها بر دریافت و استفاده مداوم از چنین بسته‌ای از اطلاعات تأثیر بگذارند. جایگاه معاویه بن حدیج در روایت شالیان توجه است. از ابن حدیج به عنوان صحابی محمد و شرکت کننده در فتح مصر یاد شده است. او و فرزندانش به طور مداوم در سراسر دوره امویان مناصب دولتی مختلف را اشغال کردند و احتمالاً قدرتمندترین خانواده محلی در مصر اموی بودند.^۱ در روایت عثمان، ابن حدیج نقش مهمی در فتوحات غرب، رهبری لشکرکشی‌ها و حتی به عنوان فرمانده‌ای برای خلیفه آینده اموی، عبدالملک، به عهده می‌گیرد.^۲ برای یزید، ابن هبیره و شاگردشان ابن لهیعه در اواخر دوره اموی، تبلیغ این جنبه از روایت ممکن است وسیله‌ای برای جلب لطف قدرتمندترین خاندان اشرافی محلی در منطقه بوده باشد. با این حال، با روی کار آمدن حکومت عباسیان، نخبگان محلی مصری مانند خاندان ابن حدیج برای حفظ نقش خود در دولت عباسی در برابر مداخله گران بغداد و خراسان تلاش کردند. به مدت ۲۰ سال پس از انقلاب عباسی تنها افراد خارجی برای فرمانداری مصر منصوب شدند. با این حال، زمانی که سرانجام یک مرد محلی به عنوان فرماندار منصوب شد، او نوه

۱. به برجستگی بنو حدیج در Kennedy 1998: 65-6 اشاره شده است. مطالب مفید بیشتر را در: Bouderbala 2008: 330 و نظرات Mikhail 2014: 136-60 ملاحظه کنید.
۲. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 192-4, 193 ۲. در مورد رابطه او با عبدالملک.

همان ابن حدیج بود که نشان می‌دهد نخبگان قدیمی هنوز مقبولیت داشته‌اند.^۱ این نوه ابن حدیج بود که ابن لهیعه را برای قضاوت به خلیفه عباسی پیشنهاد کرد و از امکاناتی که برای حمایت از او به وجود آمد استفاده کرد.^۲

به‌علاوه، دست کم برخی از قهرمانان محلی گزارش عثمان، از جمله ابن حدیج، به شخصیت‌های بسیار مورد مناقشه‌ای تبدیل شدند. در سال ۸۳۱، شورش در سراسر مصر علیه تحمیل اقتدار متمرکز عباسی - به‌ویژه حکومت مستقیم خلیفه آینده معتصم - خود خلیفه مأمون را وادار کرد تا برای سرکوب آن به مصر بیاید. هر دو رهبر این شورش مدعی بودند که از نوادگان سرداران اولیه مصر هستند که در گزارش عثمان از آنها تجلیل شده بود و ابن عبدالحکم نیز اعمال آنها را بازگو کرده و هشت صفحه از کتاب خود را به آنها اختصاص داد.^۳ ابن عبدالحکم احتمالاً حداقل با آن فرماندهان شورشی همدلی بیشتری داشت: مأمون در حین سرکوب قیام، پدر ابن عبدالحکم را به زندان انداخت و وی بعداً در آنجا درگذشت و خانواده او به شدت با مقاومت علیه تفتیش عقاید مأمون (محنه) همراه شدند. در این شرایط، بازگویی این جنبه‌ها از روایت عثمان توسط ابن عبدالحکم، کمتر شبیه یک بازی حمایتی به نظر می‌رسد و گویی بیشتر وسیله‌ای برای پیوند دادن خود با موضع انتقادی نسبت به مأمون و تحمیل بیگانگان در حکومت مصر است.^۴

حفظ اطلاعات از گذشته منطقه بدون شک به طرق مختلف برای ناقلان محلی در زمان‌های مختلف مفید بوده است. برای نمونه در روایتی می‌بینیم که عثمان بن صالح از دانش خود از معاهدات قرن هفتم با نوبی‌ها استفاده کرد تا راه

1. al-Kindi 1912: 117.

2. al-Kindi 1912: 368-9.

۳. Ibn 'Abd al-Hakam 1922: 192-200، به پیروی از روایت عثمان، اساساً حول ابن حدیج و عقبه نگارش شده است. در رابطه با وقایع این شورش‌ها نزدیک‌ترین راهنما هنوز Dunn 1975 است.

۴. برای مطالب بیشتر ر.ک. Zychowicz-Coghill 2017: 30-53.

خود را به حلقه عبدالله بن طاهر، مرد مستحکم خراسانی که در دهه ۸۲۰ پس از جنگ داخلی سوّم، مصر را برای عباسیان بازپس گرفته بود، باز کند،^۱ یعنی در اینجا استفاده از دانش تاریخی محلی برای به دست آوردن شناخت و نفوذ بر یک عامل قدرتمند فرامنطقه‌ای را شاهدیم. در دهه ۸۲۰، این قطعاً راهبردی کارآمدتر از تلاش برای بازیابی وضعیّت نخبگان طبقه اشراف مصری - عربی بود.^۲ در نهایت وقتی سودمندی چاپلوسی از اشراف قبایل محلی با بازگویی داستان‌های اجداد فاتح آنها کاهش یافت، محققان محلی مصری احتمالاً بیشتر راغب شده‌اند تا آن گزارش تاریخی که در اصل کمتر به مسائل فقهی و حقوقی پرداخته بود را به‌عنوان چارچوبی روایی برای ارائه مطالب بیشتر در مورد فقه، مناسک، مالیات و روابط خارجی، به کار برند. داستان عثمان بن طاهر نشان می‌دهد که این علما همچنان می‌توانند از کنترل چنین دانشی برای دستیابی به قدرت استفاده کنند.^۳ چنین تغییری در استفاده از این روایت تاریخی ممکن است به توضیح این مطلب کمک کند که چرا ابن عبدالحکم مناسب می‌دانست که این همه مطالب قانونی را در گزارشی از مغرب، که در ابتدا تمرکز بسیار کمتری بر آن مسائل داشت، درج کند.

۱. ذکر شده در مقدمه بر *al-Kindi 1912: xxvi-xxvii*، که به داستانی در *al-Maqrizi 1998: I, 370-1* اشاره می‌کند.

۲. توصیف کلاسیک این روند همچنان *Kennedy 1998* است. همچنین بنگرید به *Dunn 1975* برای روایتی مفصّل‌تر. ربع آخر قرن نهم به نظر نقطه عطف بوده است. تا حدود سال ۷۹۰، به نظر می‌رسد که برای فرماندار ضروری بود که مردی از یکی از قبایل اصلی مصر که پس از فتح در مصر سکنی گزیدند را به عنوان صاحب الشرطه، دوّمین مقام زیر دست خود، منصوب کند. پس از آن نقطه ما تقریباً هیچگاه چنین انتصاب محلی را نمی‌بینیم، همانگونه که در جدول-319 *Bouderbala 2008*: 25 قابل ملاحظه است.

۳. یا حدّ اقل این که آنها می‌خواستند چنین پارادایمی از روابط متقابل بین نخبگان سیاسی و علمی را ترویج کنند.



نتیجه‌گیری

مورخان مدرن دورهٔ امویان نمی‌توانند از فرآیندهای نقل و تألیف عصر عباسیان که دسترسی ما به اطلاعات تاریخی مربوط به این دورهٔ قبلی را تعیین می‌کند، غافل شوند. با این حال، محققان تاریخ‌نگاری در عصر عباسی نیز نمی‌توانند وجود زمینه‌های اموی را نادیده بگیرند. رویکردهای تاریخی اخیر با تکیه بر نظریهٔ شبکه - کنشگر^۱ تأکید کرده‌اند که درک تاریخی بودن متون مستلزم توجه و پرداختن به تحرک آنها در زمان و مکان است. ما باید در نظر بگیریم که متون چگونه در زمان حرکت کردند، دیگران را به حرکت درآوردند و نیز ابداع شدند تا دیگران را به حرکت درآورند؛ چگونه گردش آنها به ساخت واقعیت کمک کرد؛ و چگونه می‌توان آن گردش را تنها با اشاره به «جاه طلبی‌ها، برنامه‌ها و اهداف بازیگران فردی یا جمعی» درک کرد.^۲ با وجود آنکه گردآوری و تألیف فتوح مصر در عصر عباسی اتفاق افتاده، دقت در اسنادها به ما کمک می‌کند تا روایتی کلیدی را در گزارش ابن عبدالحکم شناسایی کنیم که به درستی می‌توان آن را به اواخر عصر اموی تاریخ‌گذاری کرد. با بررسی آن روایت کلیدی و مقایسه آن با مندرجات ابن عبدالحکم می‌توانیم متوجه دغدغه متفاوت ناقلان آنها شویم و درمی‌یابیم وجود مطالب مرتبط با مسائل فقهی و حقوقی در فتوح مصر غالباً نتیجه مندرجات ابن عبدالحکم به آن گزارش کلیدی است. محتوای این گزارش کلیدی در اصل به‌عنوان یک پشتیبان برای ارائه آن نمونه‌های حقوقی ابداع نشده بوده است. همچنین در نظر گرفتن گزارش‌های موازی و مشابه که دارای اسنادی متفاوت اند احتمال جعل و تولید توسط ابن عبدالحکم یا مخبرانش را از بین می‌برد. با بررسی هویت و شرح احوال ناقلان، عوامل احتمالی مؤثر در بقایا

1. actor-network

2. Asdal and Jordheim 2018: 67.

کشف تاریخ امویان از فتح مغرب

تحوّل آن روایت کلیدی قابل فهم است. سایر انگیزه‌ها و زمینه‌ها بهتر می‌توانند نسلی که گزارش به آن تعلق دارد را توضیح دهند و آنچه می‌توانیم دربارهٔ افراد و روابط درگیر در تولید و انتشار اوّلیه آن بدانیم، به احتمالات ممکن اشاره دارد.

منابع و مأخذ

1. Abu -l- 'Arab al-Tamimi (no date), *Tabaqat ulama' Ifriqiya*, Beirut: Dar al-Kitab al-Libnani.
2. al-Baladhuri (1988) *Futuh al-buldan*, Beirut: Dar wa-Maktabat al-Hilal.
3. al-Bukhari (no date) *al-Ta'rikh al-Kabir*, 8 vols, Hyderabad: Da'irat al-Ma'arif al-'Uthmaniyya.
4. al-Dhahabi (1985) *Siyar a'lam al-nubala'*, ed. Shu'ayb al-Arna'ut et al., 25 vols, Beirut: Mu'assasat al-Risala.
5. al-Dhahabi (2003) *Ta'rikh al-islam wa-wafayat al-mashahir wa-l-a'lam*, ed. Bashshar 'Awwad Ma'ruf, 15 vols, Beirut: Dar al-Gharb al-Islami.
6. al-Kindi (1912) *The governors and judges of Egypt: or, Kitâb el 'umarâ' (el wulâh) wa Kitâb el qudâh of el Kindî*, ed. Rhuvon Guest, Leiden: Brill.
7. al-Maqrizi (1998) *al-Mawa'iz wa-l-i'tibar bi-dhikr al-khitat wa-l-athar*, ed. Khalil Mansur, 4 vols, Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiyya.
8. al-Mizzi (1980) *Tahdhib al-kamal fi asma' al-rijal*, ed. Bashshar 'Awwad Ma'ruf, 35 vols, Beirut: Mu'assasat al-Risala.
9. al-Suyuti (1967) *Husn al-muhadara fi ta'rikh Misr wa-l-Qahira*, ed. Muhammad Abu -l-Fadl Ibrahim, 2 vols, Misr: Dar Ihya' al-Kutub al-'Arabiyya.
10. al-Tabari (1387 AH) *Ta'rikh al-rusul wa-l-muluk*, 11 vols, Beirut: Dar al-Turath.
11. al-Waqidi (1989) *al-Maghazi*, 3 vols, ed. Marsden Jones, Beirut: Dar al-A'lami.
12. Asdal, Kristin and Helge Jordheim (2018) 'Texts on the move: Textuality and historicity revisited', *History and theory* 57/1: 56-74.
13. Bernards, Monique and John Nawas (eds.) (2005) *Patronate and Patronage in Early and Classical Islam*, Leiden: Brill.



14. Bouderbala, Sobhi (2008) 'Ġund Misr: étude de l'administration militaire dans l'Égypte des débuts de l'islam 21/642 – 218/833', unpubd PhD dissertation, University of Paris.
15. Brockopp, Jonathan (2000) Early Maliki Law: Ibn 'Abd al-Hakam and his Major Compendium of Jurisprudence, Leiden: Brill.
16. Brunschvig (2008), 'Ibn Abdelhakam and the Conquest of North Africa', in Fred Donner (ed.), The Expansion of the Early Islamic State, Aldershot: Ashgate Variorum: 189–228. Originally published as Brunschvig, Robert (1942–7) 'Ibn Abdelhakam et la conquête de l'Afrique du Nord', Annales de l'Institut d'Études Orientales, 6: 108–55.
17. Crone, Patricia and Hinds, Martin (1986) God's caliph: Religious authority in the first centuries of Islam, Cambridge: Cambridge University Press.
18. Donner, Fred (1998) Narratives of Islamic Origins: the beginnings of Islamic historical writing. Princeton: Darwin Press.
19. Dunn, Michael (1975) 'The Struggle for 'Abbasid Egypt', unpubd PhD dissertation, Georgetown University.
20. Hoyland, Robert (2015) In god's path: The Arab conquests and the creation of an Islamic empire, Oxford and New York: Oxford University Press.
21. Ibn 'Abd al-Hakam, 'Abd Allah (1984) Sirat 'Umar b. 'Abd al-'Aziz, ed. Ahmad 'Ubayd, Beirut: 'Alam al-Kutub.
22. Ibn 'Abd al-Hakam, 'Abd al-Rahman (1858) Ibn Abd-El-Hakem's History of the Conquest of Spain, partial ed. and tr. John Harris Jones, Goettingen and London; Dieterich and Williams & Norgate.
23. Ibn 'Abd al-Hakam, 'Abd al-Rahman (1901) 'The Mohammedan conquest of Egypt and North Africa', Biblical and Semitic studies; critical and historical essays by the members of the Semitic and Biblical faculty of Yale university, partial tr. Charles Torrey, New York; C. Scribner's Sons: 287-330.
24. Ibn 'Abd al-Hakam, 'Abd al-Rahman (1922) The History of the Conquest of Egypt, North Africa and Spain, known as the Futuh Misr of Ibn Abd al-Hakam, ed. Charles Torrey, New Haven: Yale University Press.

25. Ibn al-Nadim (1970) *The fihrist of al-Nadīm: A tenth-century survey of Muslim culture*, ed. and tr. Bayard Dodge, New York: Columbia University Press.
26. Ibn 'Asakir (1995) *Ta'rikh Dimashq*, ed. 'Umar Gharama 'Amrawi, 80 vols, Beirut: Dar al-Fikr.
27. Ibn Hanbal, Ahmad (2001) *Musnad al-imam Ahmad b. Hanbal*, ed. Shu'ayb al-Arna'ut et al., 45 vols, Beirut: Mu'assasat al-Risala.
28. Ibn Hibban, Muhammad Abu Hatim (1991) *Mashahir 'ulama' al-amsar*, ed. Marzuq 'Ali Ibrahim, al-Mansura: Dar al-Wafa' lil-Tiba'a wa-l-Nashr wa-l-Tawzi', Ibn Ma'in (1985) *Ma'rifat al-rijal*, ed. Muhammad Kamil, 2 vols, Damascus: Majma' al-Lugha al-'Arabiyya.
29. Ibn Sa'd (1990) *al-Tabaqat al-Kubra*, ed. Muhammad 'Abd al-Qadir 'Ata, Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmiya.
30. Kaegi, Walter (2010) *Muslim expansion and Byzantine collapse in North Africa*, Cambridge: Cambridge University Press.
31. Kennedy, Hugh (1998) 'Egypt as a province in the Islamic caliphate, 641-868', in M. Daly and Carl Petry (eds.), *The Cambridge History of Egypt*, vol 1, Cambridge: Cambridge University Press: 62-85.
32. Kennedy, Hugh (2007) *The great Arab conquests: How the spread of Islam changed the world we live in*, London: Weidenfeld & Nicholson.
33. Kubiak, Władysław (1987) *al-Fustat: Its foundation and early development*, Cairo: American University in Cairo Press.
34. Landau-Tasseron, Ella (2004) 'On the reconstruction of lost sources', *al-Qantara*, 25/1: 45-91.
35. Manzano Moreno, Eduardo (2010), 'The Iberian peninsula and North Africa', in Chase Robinson (ed.), *The New Cambridge History of Islam. Volume 1, The Formation of the Islamic World, Sixth to Eleventh Centuries*, Cambridge: Cambridge University Press: 581-621.
36. Mikhail, Maged (2014) *From Byzantine to Islamic Egypt: Religion, Identity and Politics after the Arab Conquest*, London: I.B. Tauris.

37. Taha, 'Abdulwahid Dhanun (1989) The Muslim conquest and settlement of North Africa and Spain, London and New York: Routledge.
38. Tillier, Mathieu and Vanthieghem, Naïm (2018) 'Un registre carcéral de la Fustat abbasside', Islamic Law and Society, 25/4: 319-58.
39. Zychowicz-Coghill, Edward (2017) 'Conquests of Egypt: Making history in 'Abbasid Egypt'', unpubd DPhil dissertation, The University of Oxford.

